

قدرت و مشروعیت^۳

اخبار و تصاویر خاص و آرایه تصویری مثبت یا منفی از رویدادها و اشخاص، قدرت ایدئولوژیک خود را اعمال می‌کنند؛ یا افراد برجسته نظیر رئیس قبلی یا فعلی دولت یا اشخاص معروف مانند ستارگان سینما یا هنرمندان بزرگ که صرفاً با بیان نظر خود می‌توانند آرمان خاصی را عملاً دنبال کنند.

سرانجام، بایبو در تعریف قدرت سیاسی، آن را «قدرت اجبار در معنای دقیق آن» می‌داند، پوتچی (Poggi) آن را صرفاً به عنوان «کنترل بر ابزار خشونت» تعریف می‌کند و بندیکس تأکید دارد که قدرت سیاسی، توان استفاده «مشروع» از خشونت برای تحمیل اراده خود بر رفتار دیگران است. مایکل من (Mann 1987) طبقه‌بندی مشابهی از قدرت ارائه می‌کند. او «چهار منبع قدرت اجتماعی» را عبارت از منابع ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و سیاسی می‌داند. همان‌گونه که دیده می‌شود مایکل من میان قدرت «نظامی» و «سیاسی» تفکیک قائل می‌شود و بر آن است که هر یک از این دو، «شکل» کلی خود را دارد. قدرت سیاسی همراه با نوعی سازماندهی یا شکل «سرزمینی-متمرکز، ژئوپولیتیک و دیپلماتیک» است و قدرت نظامی به شکل «قهری-تمرکز یافته».

البته می‌توان گفت اشخاصی که دارای قدرت سیاسی هستند، اگر قدرتشان با ثبات باشد بسیار قوی‌تر خواهند بود. همان‌گونه که وبر تأکید می‌کند، رابطه نزدیکی میان مفاهیم ثبات و مشروعیت یک ساختار قدرت وجود دارد. در واقع به نظر می‌رسد که از دید وبر ثبات یک «نظام حاکمیت» و مشروعیت آن تقریباً مترادف هستند. اگر تابعان یک نظام اقتدار یعنی مردم معتقد به مشروعیت آن باشند، احتمال ثبات آن بیشتر است و تا وقتی نظام مزبور مشروع تلقی شود ثبات خود را حفظ خواهد کرد. این نکته ما را به بحث بعدی هدایت می‌کند.

مشروعیت و ساختار سلطه^۳

به گفته وبر، سه نوع نظام سلطه وجود دارد که هر یک میانی مشروعیت خاص خود و ساختار اقتدار متمایزی دارد. اینها عبارتند از سلطه «سنّتی»، سلطه «عقلانی-قانونی» و سلطه

قدرت مفهومی عام است که می‌توان آن را در دو سطح خرد و کلان مورد توجه قرار داد. قدرت در سطح خرد به تعاملات میان اشخاص و در سطح کلان به تعامل میان مجموعه‌ها، گروه‌ها، ائتلافها، ملت‌ها، تمدن‌ها و غیره مربوط می‌شود. ما نیز در اینجا قدرت را در این سطح بررسی می‌کنیم.

بایبو میان «سه طبقه اصلی» قدرت یعنی قدرت اقتصادی، ایدئولوژیک و سیاسی تفکیک قائل می‌شود (به نقل از Poggi 1990: 4).

«قدرت اقتصادی از مالکیت بر برخی کالاها یا کمیاب یا کالاهایی که فرض می‌شود کمیاب است استفاده می‌کند تا کسانی را که فاقد آنها هستند و ادوار به رفتارهای خاصی کند». ^۱ به این ترتیب، قدرت اقتصادی به مالکیت کالاها یا مورد تقاضا به عنوان اهرمی برای اعمال نفوذ بر دیگران برمی‌گردد. «قدرت ایدئولوژیک مبتنی بر این واقعیت است که ایده‌هایی با سرشتی خاص که توسط اشخاص صاحب اقتدار خاص صورت‌بندی شده‌اند... می‌توانند بر رفتار [و باورهای] افراد تأثیر بگذارند». بنابراین قدرت ایدئولوژیک اساساً قدرت یا اقتدار تفسیر است، یعنی تفسیر بنیانها و ویژگیهای یک ایدئولوژی خاص. قدرت ایدئولوژیک صرف نظر از این که در زمینه یک ایدئولوژی کلی، یک ایدئولوژی خاص، یا حتی در جامعه‌ای باشد که ظاهر هیچ ایدئولوژی خاصی در آن تفوق یا سلطه ندارد، قدرت تعیین حق و باطل، «خودی» و «بیگانه»، مقبول و نامقبول بدون اعمال اجبار فیزیکی است. پس هم در جوامعی که ایدئولوژی خاصی حاکم است و هم در جوامع فرضی غیر ایدئولوژیک و حتی در درون گروه‌های ایدئولوژیک در سطح پایین اجتماعی، قدرت ایدئولوژیک در اختیار اشخاص حقیقی یا نهادهایی است که می‌توانند هنجارها، باورها و ارزشهای اجتماعی را تفسیر، تعدیل، یا تقویت کنند. این نکته بویژه در جوامعی که یک ایدئولوژی رسمی مانند مذهب دولتی وجود دارد و نیز در برخی گروه‌های خاص ایدئولوژیک در جوامع مختلف آشکارتر است. حتی در جوامع مدرن غربی مانند آمریکا نیز می‌توان نمونه‌هایی از آن را دید: رسانه‌های گروهی و صنعت سرگرمی (از جمله تصمیم‌گیرندگان اجرایی) که با گزینش برخی

روابط دولت و جامعه

دکتر فرهاد ملک احمدی
عضو هیأت علمی پژوهشکده امام
خمینی (س) و انقلاب اسلامی

که او یا فرمانهایش از خود سنت که بنیان قدرت او را تشکیل می‌دهد تخطی نکنند. (در نباله بحث دوباره به این نکته خواهیم پرداخت).

سلطه عقلانی - قانونی

و بر شکل دیگر سلطه مشروع را «عقلانی - قانونی» می‌نامد که پیش‌گفته آن دولت مدرن است. در این شکل از سلطه، ساختار اداری دیوان سالارانه غالب است و اقتدار سرشتی غیر شخصی دارد. به عبارت دیگر، اقتدار به مقام بر می‌گردد نه به صاحب مقام.

همان‌گونه که از نام این نظام مشروعیت بر می‌آید، نشانه اصلی آن تأکید بر مفهوم قانون و نظام حقوقی است. قوانین بنیان این شکل از سلطه را تشکیل می‌دهند. و بر آن بود که قوانین تا جایی مشروعیت دارند که روند تصویب آنها صحیح باشد. بندیکس (Bendix 1977: 419) در تفسیر این عبارت می‌گوید: «قوانین به شرطی مشروعیت دارند که به تصویب رسیده باشند؛ و تصویب به شرطی مشروع است که با قوانینی که روند تصویب را مشخص می‌کنند سازگار باشد». «دور» موجود در قرائت بندیکس عمدی است: به گفته وی، و بر آشکارا تعاریفی از دولت مدرن و نظم حقوقی آن را که بر «هدف» این نوع اجتماع سیاسی یا قضاوت‌های ارزشی خاصی تأکید دارند که باور به مشروعیت آن را القا می‌کنند، رد می‌نماید. شاید او در طرح این نکته که برخلاف امور حقوقی، مرز میان «اعتبار و عدم اعتبار» یک نظم اجتماعی نامشخص است (Weber 1978: 32)، به همین نکته اشاره می‌کند. البته در این مورد می‌توان و بر را مورد انتقاد قرار داد چرا که تأکید او تنها بر روند و بر شکل مشروعیت (Procedural Standards)، این معنای ادعای می‌کند که وی نسبت به محتوای نظام‌های سلطه مورد بحث خود بی‌توجه بوده است.

سلطه کاریزماتیک

سومین نوع اقتدار مشروع از دید و بر، اقتدار کاریزماتیک است. در این نوع سلطه، ساختار اداری مبتنی بر پیروی شخصی از یک فرمانروای کاریزماتیک است که اقتدار او سرشتی شخصی و تمام‌عیار (total) دارد. و بر در تعریف کاریزما آن را «ویژگی انحصاری یک شخصیت» می‌داند که

«کاریزماتیک». برای فهم عناصر ساختارهای مختلف اقتدار و ارائه تحلیلی کاملتر و بیشتر قابل اتکا از عوامل پویا در وضع انقلابی و پسا انقلابی جا دارد به بحث درباره سنخ‌شناسی و بر پیردازیم. فهم معنای ساختارهای اقتدار، مخصوصاً در مطالعه جوامعی چون ایران که کلی‌گویی‌های ساده نمی‌تواند حق مطلب را با توجه به تعامل پیچیده موجود میان مجموعه‌های متفاوت از متغیرهایی که همزمان در کارند ادا کند، حایز اهمیت است و حتی ضرورت تام دارد زیرا همان‌گونه که خود و بر یادآور می‌شود، برای هر نظام سلطه «توجیه مشروعیت امری بسیار فراتر از تعقیق نظری یا فلسفی است و در واقع بنیان تفاهات در ساختار عینی سلطه را تشکیل می‌دهد» (Weber 1978: 953).

سلطه سنتی

به نظر و بر، بنیان این نوع سلطه، «تقدس» سنت است یعنی جریان داشتن امور به گونه‌ای که همیشه و از «دیرباز» بوده است. سلطه سنتی متضمن ساختار اقتدار پدرسالارانه یا پدرسالاری است. پدرسالاری «گونه خالص» سلطه سنتی است. در این نوع از حکمرانی مشروع، قدرت در اختیار ارباب یا رئیس خانواده است. اقتدار او سرشتی شخصی دارد. اتباع وی یعنی اعضای خانواده «از او اطاعت می‌کنند و او با این اعتقاد که حق او و تکالیف آنها بخشی از نظم تخطی‌ناپذیری است که از تقدس سنتی دیرپایی برخوردار است به آنها دستور می‌دهد» (Bendix, p. 331). از آنجا که سلطه سنتی مبتنی بر روال عادی امور است «همان اندازه عادی که اقتدار پدر بر خانواده‌اش، که این سلطه الگوی خود را از آن می‌گیرد»، هرگاه ارباب «پدر» - مقتضی بداند، می‌تواند نظام را به گونه‌ای تغییر دهد که با شرایط جدید یا الگوی تاریخی خاصی سازگار شود. او این تعدیل را از طریق صدور فرمانهای جدید به انجام می‌رساند. و بر این شکل بسط یافته حکومت پدرسالارانه را پاتریمونالیسم می‌نامد. پاتریمونالیسم حکومت یا اقتدار پدرسالارانه‌ای است که با وضع حاکم بر جماعات بزرگتر انطباق یافته است. نکته مهم در اینجا آن است که تا جایی که مسئله اعمال قدرت مشروع در حکومت پدرسالارانه و پاتریمونالیسم مطرح است، ارباب می‌تواند هر فرمانی که بخواهد صادر کند به شرطی

○ قدرت ایدئولوژیک،
اساساً قدرت تفسیر است،
یعنی تفسیر بنیانها و
ویژگیهای يك ایدئولوژی
خاص.

شخصیت مورد نظر به استناد آن «از اشخاص عادی متمایز می شود و چنان با او برخورد می گردد که گویی قدرت یا ویژگی فوق طبیعی، ابرانسانی، یا حداقل استثنایی دارد». (به نقل از Bendix, p.88, n.15)

ویژگیهای فرمانروایی کاریزماتیک از این قرار است: (۱) این نوع فرمانروایی به منزله نوعی انحراف از هنجار [جاری] است. «فرمانروای کاریزماتیک همیشه فردی رادیکال است که رویه های حاکم را با رفتن به ریشه مسایل به چالش می کشد. او با توجه به خصوصیات که دیگران ندارد و با قواعد اندیشه و عمل حاکم بر زندگی روزانه مغایرت دارد بر مردان [وزنان] سلطه می یابد». (p. 300, ۲) مردم بی اعتنا به منافع مادی و غیر مادی خود مشتاقانه از فرمانروایی می کنند. «آنها از قواعد جاری روی می گردانند و تسلیم نظم بی سابقه ای می شوند که فرمانروا خواستار آن است... فرمانروایی کاریزماتیک در گونه خالص خود متضمن درجه ای از تعهد پیروان است که در دیگر انواع سلطه نظیر ندارد». (۳) فرمانروای کاریزماتیک احساس می کند «رسالتی» دارد که باید به انجام رساند. او به نوبه خود از پیروانش دعوت می کند در راه تحقق این رسالت تلاش کنند. اگر بخش وسیعی از مردم این رسالت را به رسمیت بشناسند و از فرمانهای فرمانروا پیروی کنند، دعوی او اعتبار پیدا می کند. (۴) به گفته بندیکس، معیار تعیین کننده دیگر آن است که دیگر «توجهی به منابع معمول در آمد» وجود ندارد. هم فرمانروا و هم پیروان «پیوند خود را با جهان امور روزمره قطع می کنند». این گسست از زندگی معمولی منطقی است زیرا اگر اشخاص سرگرم زندگی عادی خود باشند دیگر فرصتی برای انجام «رسالت» باقی نمی ماند. می توان به این نتیجه نیز رسید که کاریزمای بی ثباتی جان می گیرد و بی ثباتی ریشه ای به ظهور فرمانروایان کاریزماتیک منجر می شود.

اقتدار کاریزماتیک که وابسته به یک فرمانروای کاریزماتیک است بنابر تعریف بی ثبات است. ثبات و کارکرد آن حداکثر تا زمانی می باید که رهبر زنده است. و بر متذکر می شود که نکته مهمتر این است که پیروان برای حفظ ثبات و اطمینان از اینکه ساختار قدرتی که خود بخشی از آن هستند تداوم

می یابد و فرصتها یا انواع دیگر مزایای ناشی از آن نیز پابرجا می ماند، تلاش و برنامه ریزی می کنند. بندیکس بر آن است که «تعقیب این منافع زمانی آسانتر می شود... که ایده کاریزماتیک گردهم جنبه غیر شخصی پیدا کند. در این معنا، کاریزمای به اعضای خانواده منتقل می شود یا به ویژگی یک مقام یا نهاد (بدون توجه به شخص صاحب مقام) تبدیل می گردد». (p. 308)

هنگامی که ویژگیهای کاریزماتیک به یک خانواده نسبت داده می شود و از طریق پیوندهای خونی منتقل می گردد، کاریزمای موروثی یا خانوادگی شکل می گیرد. بندیکس می نویسد:

کاریزمای غیر شخصی با این باور که ویژگی خارق العاده از طریق پیوندهای خونی منتقل می گردد به خانواده نسبت داده می شود. به این ترتیب، این اعتقاد شکل می گیرد که آنها از دیرباز... متبرک بوده اند. به دلیل همین تبرک رزمیز است که همگان معتقد می شوند «بیت» ویژگیهایی بگانه و دست نیافتنی دارد که آن را در مقامی رفیع تر از دیگران قرار می دهد. (p. 359)

در اسلام و بویژه در تشیع نوادگان پیامبر اکرم (ص) یا سادات نمونه ای بسیار خوب از این نوع کاریزمای هستند و سادات در میان شیعیان از احترام خاصی برخوردارند. این نکته در مورد روحانیانی که سید نیز هستند به بهترین وجه صادق است. این نوع کاریزمای ایران از دوران صفویه نقش مهمی در زندگی اجتماعی و سیاسی داشته است.^۲

شکل دیگر کاریزمای غیر شخصی زمانی به وجود می آید که رهبری کاریزماتیک نهادینه می شود. در این معنا از طریق مراسمی که مختص نهاد است، کاریزمای منتقل می شود. بندیکس از کلیسای کاتولیک به عنوان نمونه ای از کاریزمای نهادینه شده نام می برد که در آن «کشیش از طریق مراسم تبرکی که اسقف به انجام می رساند صلاحیت ثابت کاریزماتیک را به دست می آورد. کاریزمای از طریق این عمل نهادین به کشیش جدید نه به عنوان یک شخص بلکه به عنوان متصدی جدید مقامی که از قبل وجود داشته است منتقل می شود». (p. 310)

یکی از نکات مهم جامعه شناختی در این میان،

○ قدرت ایدئولوژیک
صرف نظر از این که در
زمینه یک ایدئولوژی کلی،
یک ایدئولوژی خاص، یا
حتی در جامعه ای باشد که
ظاهراً ایدئولوژی معینی در
آن سلطه ندارد، به معنی
قدرت تعیین حق و باطل،
«خودی» و «بیگانه»، مقبول
و نامقبول... بدون اجبار
فیزیکی است.

محافظت کاریزمای نهادین از نهاد در مقابل مسأله «شایستگی» صاحب مقام است. این نتیجه جدایی میان کاریزمای مقام و شایستگی متصدی آن است. به گفتمند بندیکس، کلیسای کاتولیک نمونه «کامل ترین جدایی» میان این دو بود:

کشیش... خصیصه کاریزماتیک را به عنوان کار گزار از سلسله مراتب روحانی به دست می آورد. این شخصیت زدایی از کاریزما وسیله ای بود که سازمان کلیسا از طریق آن به جهانی پیوند می خورد که باور به سحر در آن حاکم بود. [در آن شرایط] هر قدر هم که کشیش ناصالح بود، در صورت عدم تردید در مورد خصیصه کاریزماتیک روحانیت، کلیسا به عنوان یک نهاد از همه صفات [ناپسند] شخصی مبری باقی می ماند.^۴

در اندیشه وبر این سه نوع سلطه گونه های «آرمانی» یا «خالص» هستند. اما ساختار بالفعل اقتدار در هر جامعه ای ناگزیر نمونه ای ناقص از این گونه های آرمانی است که این دور بودن از گونه آرمانی، در جوامع پیچیده تر بیشتر است. بر پایه آنچه گفته شد، به ساختار سلطه و تحول تاریخی آن در جامعه ایران می پردازیم:

ساختار قدرت در ایران

امیرارجمند (1984) در مطالعه اجتماعی - تاریخی خود درباره دگرگونی اجتماعی در ایران توضیح می دهد که مذهب چگونه می تواند تأثیری عمیق بر فرهنگ و ساختار سیاست داشته باشد (مشابه تأثیر مذهب بر اقتصاد در تئوری وبر). همان گونه که پروتستانیسیم و تقدس بخشی آن به سپهر اقتصادی حداقل به نوعی زمینه ساز شیوه های خاصی از فعالیت اقتصادی بود، تشیع به منزله «منبع انگیزشی» عمل می کند و مشخصاً بر گرایشهای مؤمنان در سپهرهای مختلف زندگی اثر می گذارد. امیرارجمند با اشاره به مطالعات ترولتس (Troeltsch 1931) یادآور می شود که مذاهب جهان افزون بر «اخلاق اقتصادی» متضمن نوعی «اخلاق سیاسی» نیز هستند که تأثیری مشابه بر کنش اجتماعی دارد و بجاست که در تحلیل جامعه شناختی به آن توجه شود. گذشته از این، گرچه به لحاظ تاریخی شکل

غالب سلطه در ایران سنتی (به شکل پاتریمونالیسم یا تئوپاتریمونالیسم)^۵ بوده است، اما با نفوذ عمیق مذهب شیعه در جامعه ایران، سنت ایرانی و تشیع در ایران با یکدیگر عجین شده اند. به این ترتیب، حکمرانی سنتی در ایران، قدرت سیاسی تلویحی و قدرت آشکار اجتماعی، ایدئولوژیک و اقتصادی روحانیت شیعه را شامل می شد. سرشت «ثنوی» سلطه سنتی - دولت و روحانیت - در ایران از همین جا نشأت می گیرد (Amir Arjomand 1981 and 1984). انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ به تدوین یک قانون اساسی (قانون اساسی مصوب سال ۱۲۸۵ و متمم قانون اساسی مصوب سال ۱۲۸۶) انجامید که بر مبنای آن پارلمان یا مجلس شکل گرفت (از جمله پیشرفت های دیگری که حاصل شد می توان به برقراری اصل حاکمیت ملی، تفکیک قوا، امتیازات مجلس، مسئولیت وزرا در برابر مجلس و غیره اشاره کرد). در نتیجه، سلطه سنتی در ایران رسماً در قانون، عرف و واقعیت، هویتی عقلانی - حقوقی یافت؛ اما در عین حال بسیاری از ایستارها و رویه های قدیمی پابرجا ماندند. بر همین اساس از عنوان تئوپاتریمونالیسم در اشاره به این نوع مختلط از سلطه استفاده می شود: حکومت شخصی شاه همراه با مشروعیت رسمی عقلانی - حقوقی.

انقلاب اسلامی در ایران سلطنت را بر انداخت، اما همان شکل ساختار قدرت یعنی ترکیبی از تئوپاتریمونالیسم، روحانیت، و دولت عقلانی - حقوقی برقرار ماند با این تفاوت که روحانیت کنترل دولت را نیز در دست گرفت. این ویژگی دولت ایران به طور خاص شایان توجه است زیرا برخی نظریه پردازان در اشاره به ضعف ساختاری تئوپاتریمونالیسم و اینکه چگونه دولت های تئوپاتریمونالی در معرض ناپایداری قرار می گیرند (Eisenstadt 1978) بطور خاص به مورد ایران اشاره می کنند (Goldstone 1982). صرف نظر از این که ضعف ساختاری تئوپاتریمونالیسم فی نفسه تا چه حد می تواند سقوط شاه را تبیین کند، وی در سال های آخر حکومت خود حتی از اصولی که طی چند دهه قدرت خود را بر اساس آنها اعمال می کرد نیز عدول نمود. از نمونه های تخطی او می توان به مواردی چون تغییر تقویم نمادین ایرانی - اسلامی، مداخله ضد سنتی در امور مذهبی و سرشت عمدتاً

○ رابطه نزدیکی میان مفاهیم ثبات و مشروعیت یک ساختار قدرت وجود دارد. اگر تابعان یک نظام قدرت، یعنی مردم، معتقد به مشروعیت آن نظام باشند، احتمال ثبات آن بیشتر است و تازمانی که نظام مزبور مشروع تلقی شود ثبات خود را حفظ خواهد کرد.

دارد این است که چه ارتباطی میان این طغیان‌های مقدم بر تأسیس دولت‌های مدرن دموکراتیک و تلاش‌های معاصر برای دولت‌سازی وجود دارد.

به پیروی از توکویل و با استفاده از آرای بارینگتن مور و پوتجی از دورهیافت ساختاری و فرهنگی برای توضیح ظهور نخستین دولت‌های مدرن استفاده می‌کنیم. باید تأکید کرد که در اینجا عمدتاً توجه خود را به ابعاد یا کاتالیزورهای فرهنگی مؤثر در گذار به دولت مدرن معطوف می‌کنیم تا بتوانیم از آنها بعنوان الگویی که در مورد سایر جوامع نیز کاربرد دارد استفاده کنیم. البته مشکلاتی معرفت‌شناختی وجود دارد که باید به آنها نیز پرداخت. درست است که بسیاری (از جمله Hintze 1975) بر آنند که شرایط منجر به ظهور دولت مدرن در اروپا مبتنی بر ویژگی‌های منحصر به فردی در جوامع اروپایی بوده که نمی‌توان آنها را به جوامع دیگر تعمیم داد، و ممکن است حق هم با آنها باشد؛ اما آیا مسأله به همین جا ختم می‌شود؟ آیا جامعه‌شناسان نباید به جای ردّ کلی امکانات مختلف به بررسی آنها بپردازند؟ یکی از این امکانات می‌تواند این باشد که در روند نو سازی سیاسی به رغم وجود تفاوت‌های فراوان میان جوامع، برخی ویژگی‌های عام نیز وجود دارد. بنابراین چرا باید به تفاوت‌ها توجه کنیم اما نتوانیم شباهت‌های جوامع مختلف را در مراحل مختلف توسعه مقایسه کنیم؟ به هر تقدیر، اگر در تحلیل جامعه‌شناختی امکان وجود شرایط انطباق کامل وجود داشت، و بر احتمالاً از گونه‌های آرمانی خود که به لحاظ تحلیلی بسیار مفید هستند چشم می‌پوشید. با در نظر گرفتن این برداشت است که در بخش‌های بعدی این مقاله به بررسی نقش مفهوم مدرن جامعه‌مدنی در ظهور دولت مدرن می‌پردازیم.

شرایط ساختاری

بارینگتن مور (1966) در تبیین تحول جامعه اروپایی، بر متغیرهای ساختاری (متغیرهای مربوط به نظام اقتصادی و قشر بندی اجتماعی) تأکید می‌کند. به گفته مور، شرایط زیر در فرایند گذار به نو سازی دموکراتیک دولت بسیار اهمیت دارد:

۱- موازنه قدرت میان سلطنت و اشراف. در این رابطه، «قدرت سلطنتی متفوق بود اما اشراف از

آشکار ضد روحانی رژیم او اشاره کرد. همان‌گونه که پیش از این گفتیم، به نظر وبر، در جوامع سنتی برای آنکه حاکمی از حکومت مشروع بر خوردار باشد می‌تواند هر فرمانی که بخواهد صادر کند به شرطی که مغایر نفس سنت نباشد. (ویر: 1956) (101 سخت بر این نکته تأکید می‌کند: «محتوای فرمانها به سنت پیوند خورده و سنت آن را محدود می‌کند. حاکمی که بدون هیچ مانع و رادعی از سنت تخطی کند مشروعیت اقتدار خود را که کلاً مبتنی بر تقدس آن سنت است در معرض خطر قرار می‌دهد. علی‌الاصول خلق قوانین جدیدی که از هنجارهای سنتی منحرف می‌شوند محلی از اعراب ندارد».^۶

دولت مدرن

تقریباً همه جامعه‌شناسان متفق القولند که ظهور دولت مدرن اساساً نتیجه تمرکز سیاسی و روند عقلانیت فزاینده‌ای بوده که با سقوط «رژیم اروپایی کهن» و گذار از دولت مطلقه به دولت «قانونی-لیبرال» شکل گرفته است. بارینگتن مور (Moore 1966: 417) در کتاب معروف خود ریشه‌های اجتماعی دموکراسی و دیکتاتوری می‌نویسد «سر آغاز نو سازی (modernization) همزمان بود با برقراری حکومت‌های نیرومند مرکزی که می‌توانیم آنها را به شکلی دولت‌های مطلقه پادشاهی یا دیوان سالاریهای کشاورزی بنامیم». اما چه چیز باعث تبدیل این دولت‌های مطلقه به دولت‌های قانونی لیبرال شد؟ این پرسش پاسخی کوتاه و پاسخی طولانی دارد. پاسخ کوتاه که در مورد بسیاری از جوامع (اما نه همه آنها) صدق می‌کند این است که «رژیم کهن» و دولت مطلقه از طریق انقلاب یا جنگ‌های داخلی بر افتاده است. پاسخ چالش برانگیز تر به مواردی مربوط می‌شود که تحول بدون بروز خشونت عمده صورت گرفته است. درست است که بیشتر رژیم‌های سابق از راه تحولات خشونت بار از میان رفته‌اند، اما گذار از دولت مطلقه به حکومت مبتنی بر قانون و نمایندگی ملت لزوماً در همه جا متضمن طغیان اجتماعی نبوده است. حتی اگر ما خود را به جوامع اروپایی نیز محدود کنیم، انگلستان نمونه روشن گذار غیر خشونت بار است. پرسش دیگری که نیاز به توضیح

○ از دید وبر، بنیان سلطه سنتی، «تقدس» سنت است، یعنی جریان داشتن امور به گونه‌ای که از دیرباز بوده است. سلطه سنتی متضمن ساختار قدرت پدرسالارانه یا پدرسالاری است.

درجه بالایی از استقلال برخوردار بودند». مور تأکید می‌کند که این برداشت کثرت‌گرا که اشرافیت مستقل، از اجزای مهم رشد دموکراسی است بنیانی استوار در واقعیت تاریخی دارد. «تفوق قدرت سلطنت نیز ضروری و مهم است تا سرکشی اشراف را کنترل کند. دموکراسی نمی‌تواند در شرایطی رشد کند که باروهای غارتگرانه [اموال مردم را] چپاول کنند و به یغما برند». (p.417)

۲- بورژوازی مستقل. وجود بورژوازی مستقل برای گذار به دموکراسی بسیار مهم است. مور بر آن است که «طبقه مستقلی مرگب از شهرنشینان، عنصری ضروری در رشد دموکراسی پارلمانی بوده است. بدون بورژوازی، دموکراسی نمی‌تواند وجود داشته باشد». (p. 417)

۳- رو آوردن اشرافیت زمیندار به کشاورزی تجاری. این شرط به نوعی توافق میان اشرافیت زمیندار و بورژوازی دلالت دارد. پاسخ اشرافیت زمیندار به «الزامات تولید برای بازار» باید به شکل سازگاری باشد، یعنی گذار به کشاورزی تجاری. افزون بر این، شکل این سازگاری یا جنبه تجاری یافتن کشاورزی نیز مهم است. برای مثال، در انگلستان اشرافیت داوطلبانه به کشاورزی تجاری روی آورد و دهقانان را آزاد گذاشت تا هر طور می‌توانند تغییر کنند و به این ترتیب، روحیه سرمایه‌داری را در آنها تقویت کرد. نکته مهم این که اشرافیت زمیندار از این طریق از باقیمانده وابستگی خود به پادشاه‌رهایی یافت و اشتراک منافع زیادی با شهرها پیدا کرد. در نتیجه نوعی ائتلاف طبقاتی و وضعی حاکی از «منافع مشابه» میان اشرافیت زمیندار و بورژوازی شکل گرفت.

در فرانسه که انگیزه اشراف برای کشاورزی تجاری ضعیف بود، انقلاب اشرافیت را تضعیف کرد و راه را برای دموکراسی پارلمانی گشود. (p.420-21)

۴- جهت‌گیری کشاورزی تجاری باید بر ضد دولت مطلقه باشد و نباید به «ائتلافی در برابر دهقانان و کارگران» بینجامد. اما مثالی که بارینگتن مور بعنوان «نمونه‌ای بسیار مهم از منافع مشابه» ارائه می‌کند تأثیری متضاد دارد. همگرایی اشرافیت زمیندار و بورژوازی که در انگلستان در دوران تئودور و استوارت شکل گرفت و به

دموکراسی کمک کرد، تحت شرایطی رخ داد که «باعث شد هر دو گروه در مقابل اقتدار سلطنت قرار گیرند». مور این شرایط را به تفصیل توضیح نمی‌دهد و تنها بر این نکته تأکید دارد که پیوند میان دوره بالا در شهر و روستا به شرطی «برای رشد پارلمانی دموکراسی مفید است» که رهبران تجاری و صنعتی «به تدریج به عنصر مسلط در جامعه تبدیل شوند». (p 424-25)

جامعه مدنی و رابطه آن با دولت

پوتجی (1990) با آن که می‌پذیرد در تحلیل توسعه تاریخی دولت مدرن باید اهمیت زیادی برای متغیرهای ساختاری قائل شد، محور تحلیل خود را مؤلفه‌های سیاسی-فرهنگی تحول دولت مدرن قانونی-حقوقی قرار می‌دهد. او روشنی‌بویایی‌های دخیل در رابطه میان دولت مطلقه بسیار متمرکز و شرایط نوظهوری را که اکنون می‌توانیم آن را «جامعه مدنی» بنامیم نشان می‌دهد. پوتجی توضیح می‌دهد که در جریان گذار از دولت مطلقه به حکومت دموکراتیک، «جامعه بعنوان قلمرو پدیده‌های نسبتاً مستقل و خود-تداوم بخش از جمله فعالیت‌های افراد خصوصی» ظهور کرد. پیش از آن، برخی از گروه‌ها می‌توانستند با انجام فعالیت‌های سیاسی در چارچوب قانون «منافع جمعی خود را بطلبند». اما حکومت‌های مطلقه هر نوع مداخله افراد و گروه‌های خصوصی را منع یا محدود کردند. پوتجی چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «به این ترتیب، از نقطه نظر حکام، جامعه-یا جامعه مدنی-عمدتاً بعنوان قلمرو فرایندهای مهم سیاسی ظهور کرد اما بر همین اساس می‌بایست به شکلی مقتدرانه انضباط می‌یافت، تحت نظارت قرار می‌گرفت، اداره می‌شد و نظم آن حفظ می‌گشت» (p. 52-53)

پوتجی یادآور می‌شود که پیش از اوج گرفتن دولت مطلقه، بورژوازی «با فهم این مسأله که دستگاه قضایی و اداری حاکم از منافع اقتصادی آن حمایت سیاسی خواهد کرد... امتیازات سیاسی خود را مشتاقانه تسلیم می‌کرد». اما «با افزایش بیش از پیش محدودیت‌های آزاردهنده... منافع اقتصادی

○ تقریباً همه جامعه‌شناسان متفق القولند که ظهور دولت مدرن در اصل نتیجه تمرکز سیاسی و روند عقلانیت فزاینده‌ای بوده که با سقوط «رژیم اروپایی کهن» و گذار از دولت مطلقه به دولت «قانونی-لیبرال» شکل گرفته است.

بورژوازی به شکلی فزاینده متضمن ابعادی سیاسی شد که با دولت مطلقه-حتی در شکل منور آن- ناسازگار بود» (p. 53). به نظر پوتجی آنچه رخ داد عبارت بود از «معکوس شدن» رابطه میان دولت و جامعه که از طریق آن دولت «به ابزار توسعه مستقل و خود سامان بخش جامعه تبدیل شد».

معکوس شدن رابطه میان دولت و جامعه مدنی در بسیاری از حکومت‌های غیردموکراتیک معاصر رخ داده است. در نتیجه، جامعه مدنی که در قلمرو دولت نفوذ کرده است آن را در جهت توسعه خود سوق می‌دهد. البته دولت تا جایی که بتواند در برابر آن مقاومت می‌کند و دست به اقدامات متقابل می‌زند اما به علت نفوذ نسبی که به آن اشاره شد، معمولاً تلاش‌هایش نافرجام می‌ماند.

پوتجی «(رشد عرصه عمومی (public))» را از ویژگی‌های مهم جامعه مدنی می‌داند. یعنی از «طریق تعدادی نهادهای جدید و مستقل-شبکه‌ای مرگب از باشگاهها و قهوه‌خانه‌ها تا روزنامه‌ها و نشریات ادواری-مجموعه‌ای از افراد علاقمند و آگاه (مجموعه‌ای که بسته و یکپارچه نبود) یاد گرفتند به طور عادی و در روندی آرام درباره مسایل مهم عمومی اطلاعات به دست آورند و مبادله کنند» (p. 55). می‌توانیم تعداد زیادی از انجمن‌های فرهنگی، ادبی، تاریخی و مذهبی را نیز به این مجموعه بیفزاییم.

به گفته پوتجی، شرایط اجتماعی زیر در روند نسبتاً آرام شکل‌گیری دموکراسی در انگلستان قرن هیجدهم حایز اهمیت بوده است:

- ۱- مفهوم قانون اساسی یا ایده مشروطیت و قانون‌گرایی.

- ۲- بورژوازی که دیگر توجه اصلی اش معطوف به رقابت با اشراف بر سر امتیازات منزلتی و مزایای اقتصادی که حاکم توزیع می‌کند نبود. امروزه در بسیاری از جوامع که نظام‌های سیاسی ماقبل دموکراتیک دارند (مانند جوامع اروپای شرقی پیش از سال ۱۹۹۱)، بازرگانان خصوصی بدون وفاداری نسبت به نخبگان دولتی، پیوندهای شخصی و خانوادگی، رشوه‌دادن و سایر انواع فساد نمی‌توانند کار کنند چه رسد به این که به موفقیتی هم دست یابند (Goodwin, 1994; Holmes, 1993).

- ۳- نیروهای قدرتمند طرفدار تجدید. یکی از

مورخان در مورد این نیروهای می‌گویند: «آنها چنان قوی و مخالفان آنها چنان ضعیف بودند که به یک دولت مطلقه حاکم بر جامعه برای مقابله با نیروهای مخالف تجدید و طرفداری از نیروهای موافق آن نیازی نبود»^۷.

۴- قوه قضاییه مستقل.

۵- مراکز متعدد قدرت دولت که «یکدیگر را کنترل و متوازن می‌سازند و به این ترتیب مستقیماً با گرایش به تمرکز همه قدرت‌ها در دست فرمانروا (که ویژگی دولت مطلقه است) مقابله می‌کنند» (p. 54).
۶- ظهور عرصه عمومی. افراد «آشکارا در باره مسایل بحث می‌کردند، در مورد آنها به ائتلاف‌های فکری می‌رسیدند، و در این فرایند به طور غیررسمی اقدامات مقامات را تحت نظارت و ممیزی (یا مورد تأیید) قرار می‌دادند» (p. 55).

۷- پارلمان باید نقشی مهم در سیاست روزمره داشته باشد. بعنوان نمونه، در انگلستان، پارلمان هم از طریق قانونگذاری و هم از طریق قدرتی که در تعیین ترکیب کابینه داشت به موقعیت مهمی دست یافت که به شکلی فزاینده بر اهمیتش افزوده می‌شد و «به نسبت مجامع طبقاتی قدیم مجمعی بسیار پایدارتر بود که کنترل کاملی بر ترکیب خود، دستور کارش و هدایت امورش داشت و اختیارات گسترده‌ای در شکل دادن سیاستها به دست آورده بود» (p. 55).

اما برای گذار نسبتاً آرام به دموکراسی و قانون‌گرایی، مهمترین کارکرد پارلمان انگلستان نقش تعیین‌کننده‌ای بود که در «مشروعیت بخشیدن به مخالفت» داشت. در واقع پوتجی تأکید می‌کند که هیچ چیز بیشتر از نهادینه کردن مخالفت، نیروی انگیزشی اصلی دولت مطلقه را رد نمی‌کند. زیرا نهادینه شدن مخالفت عملاً به معنای «شناسایی رسمی» این مسأله است که «شکل‌گیری سیاست، برتری یک مرکز قدرت چالش‌ناپذیر را بیان نمی‌کند بلکه حاکی از رابطه مشروط و باز فرجام (open ended) میان دو مجموعه از افکار و عقاید است که با وجود قدرت نابرابر به شکلی مشروع و مسالمت‌آمیز با یکدیگر رقابت می‌کنند». پوتجی در ادامه چنین استدلال می‌کند که این در واقع معنایی مهم از مفهوم «قانون اساسی و مشروطیت» است که مشروعیت و نیز ثمربخش بودن بحث در مورد

○ درست است که در گذشته بیشتر دولتهای مطلقه از راه تحولات خشونت‌بار از میان رفته‌اند، اما گذار از دولت مطلقه به حکومت مبتنی بر قانون و نمایندگی ملت لزوماً در همه جا متضمن طغیان اجتماعی نبوده است.

○ نقش جامعه مدنی در تحول بسیاری از حکومت‌های غیردموکراتیک مشهود است: جامعه مدنی در قلمرو دولت نفوذ می‌کند و آن را در جهت توسعه خود سوق می‌دهد. البته دولت تا جایی که بتواند ایستادگی می‌کند و دست به اقدامات متقابل می‌زند، اما معمولاً تلاش‌هایش نافرجام می‌ماند.

به حکومت دموکراتیک «همیشه مستلزم گسستی خشونت‌بار، اقدامات ضدقانونی، کودتای نظامی، انقلاب، یا مداخله خارجی است». البته تحولات کاملاً غیرخشونت‌بار در دولت‌های اروپای شرقی (جز رومانی) در اوایل دههٔ نود نیز نادرستی این گزاره را ثابت می‌کند. (Goodwin, 1994, Walicki: 1991, Ekiert 1990) موضع تسلیم‌ناپذیر لینز کم‌وبیش عجیب است زیرا حتی در زمان نگارش کتاب او نیز دولت‌هایی بودند که خود او آنها را بعنوان نمونه‌هایی مغایر ذکر می‌کند: ترکیه بعد از جنگ جهانی دوم و مکزیک و آرژانتین بعد از انتخابات سال ۱۹۷۳. البته گویا نظر او در اثری که در سال ۱۹۹۵ چاپ شده، کاملاً متفاوت است.

کتابنامه

1. Amir Arjomand, S. (1984) **The Shadow of God and the Hidden Imam**. Chicago: U. of Chicago Press.
2. Bendix, R. (1977) **Max Weber: An Intellectual Portrait**. Berkeley: U. of California Press.
3. Ekiert, G. (1990) "Transitions from state - socialism in east central Europe". **States and Social Structures**, no. 12: 1-7.
4. Eisenstadt, S.N. (1978) **Revolutions and the Transformation of Societies: A Comparative Study of Civilizations**. New York: Free Press.
5. Hintze, O. (1975) "The Preconditions of Representative Government in the Context of World History", in Robert M. Berdahl, ed. **The Historical Essays of Otto Hintze**.
6. Holmes, L. (1993) **The End of Communist Power: Anti - Corruption Campaigns and Legitimation Crisis**. New York: Oxford U. Press.
7. Moore, B. (1966) **Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World**. Boston: Beacon Press.
8. Poggi, Gianfranco. (1990) **The State: Its Nature, Development and Prospects**. Stanford: Stanford U. Press.
9. Shils, Edward. (1992) "The Virtue of Civil Society". **Government and Opposition**. ZG.1: 3-20.
10. Troeltsch, E. (1931) **The Social Teachings of the Christian Churches**. 2 Vols. London: Macmillan.

جهت سیاست‌رأمی پذیرد به شرطی که رقبا مشترکاً به نوعی «قواعد بازی»، متعهد باشند. (p. 56)

تحلیل پوتجی گذشته از این که کارویژه مهم پارلمان در نهادینه کردن مخالفت را نشان می‌دهد، حاکی از آن است که حداقل در مورد بریتانیا، پارلمان بعنوان حلقهٔ پیوندی مهم میان دولت و جامعه مدنی کوچک امارو به رشد عمل کرده و نشان داده که تعدادی اندک از اعضای پارلمان که ذهنیتی دموکراتیک داشته‌اند توانسته‌اند اثری شگرف بر جا گذارند. «فرایند انتخابات همراه با سایر نمادهای سپهر یا قلمرو عمومی (حق گردهمایی، حق دادخواست، حق تجمع، مطبوعات آزاد) پیوندی میان یک عرصه عمومی کوچک امارو به رشد و بسیار مطلع، نقاد و دارای اعتماد به نفس و پارلمان ایجاد کردند». (p. 56)

به این ترتیب دولت نوظهور نه تنها در ابعاد عقلانی-قانونی و دموکراتیک بلکه همچنین به این دلیل که محصول پدیده‌ای مدرن یعنی جامعه مدنی نوظهور بود، مدرن محسوب می‌شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. من این گفته را به این معنای گیرم که صاحبان «برخی کالاها کمیاب یا کالاهایی که فرض می‌شود کمیاب است» بر کسانی که دقیقاً همان کالاها را ندارند (امامی) نتوانند کالاها را دیگری و از جمله سایر کالاها کمیاب داشته باشند) مسلط هستند.
2. (rational - legal).
۳. ر. ک.: Amir Arjomand 1984.
4. Bendix, p. 311.
۵. برای آگاهی بیشتر در مورد نشوونماییم ر. ک.: Eisenstadt 1978.
۶. به نقل از: Bendix 1977. 331.
7. H. von Krokow, "Staat, Gesellschaft, freiheit swahrung", in **Staat und Gesellschaft**, ed E. W. Bockenford e(wissenschaftliche Buchgesellschaft, Darmstadt, 1976), 465; quoted in Poggi (1990: 54).
۸. مدل انگلستان بعنوان راه‌گذار تدریجی و سیاسی (در مقابل ناگهانی و خشونت‌بار) به حکومت دموکراتیک حداقل بعنوان یک مورد در تضاد با برخی نظریه‌های معاصر قرار می‌گیرد. برای نمونه لینز (Linz 1975: 185) قاطعانه اعلام می‌کند که گذار از حکومت غیردموکراتیک